



چهره رخشان فرهنگ

پدیدآورنده (ها) : مسلمانیان قبادیانی، رحیم

میان رشته ای :: نشریه کیهان فرهنگی :: دی ۱۳۷۹ - شماره ۱۷۱

صفحات : از ۶۰ تا ۶۳

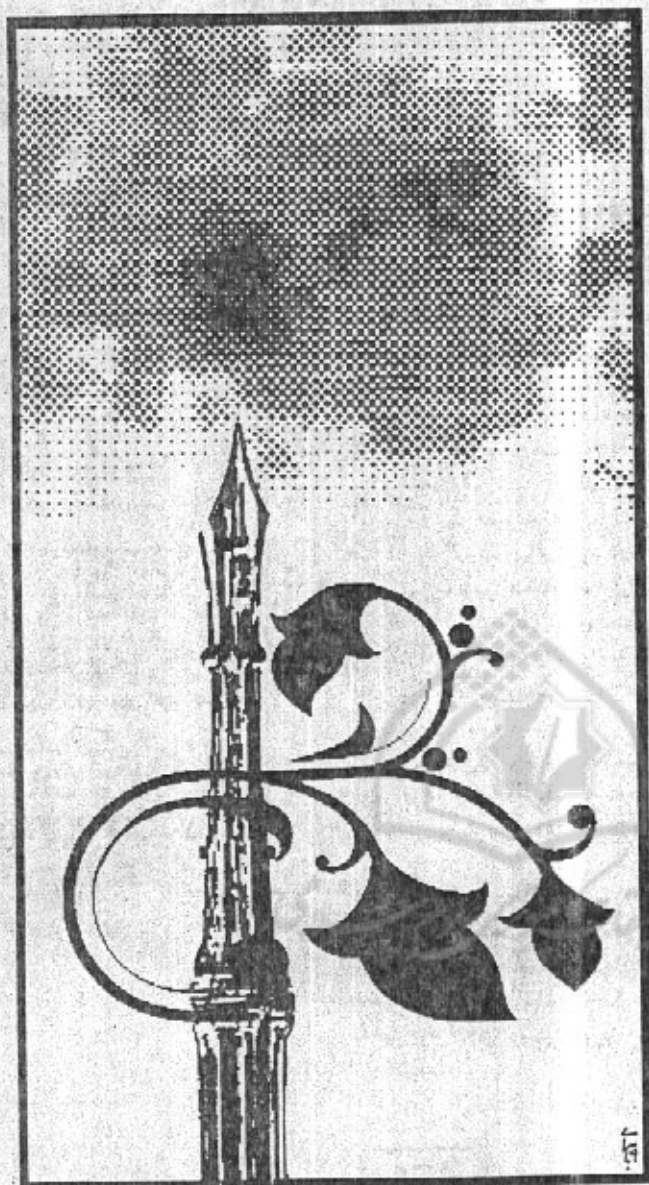
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/18954>

تاریخ داندود : ۱۴۰۲/۰۱/۲۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- یاد و خاطره های جاویدان (چهره های جاویدان در بستر فرهنگ معاصر ایران زمین دکتر امیر حسین آریان پور)
- گزارش مؤلف: این چهره منطقی (ضیاء موحد طی یکی دو دهه گذشته در پرورش بخشی از اهل فکر و فرهنگ نقش خاطره انگیزی داشته است)
- چهار چهره ی فرهنگ جهانی
- فرهنگ، چهره کشور است
- دکتر قاسم غنی چهره آشنای فرهنگ و سیاست
- سه چهره فرهنگ اسلامی در منطقه آسیای شرقی و اقیانوسیه
- مولوی - امرسن دو چهره درخشان فرهنگ ایران و آمریکا
- دکتر غلامحسین یوسفی؛ چهره نمای تمام عیار تاریخ و فرهنگ
- چهره فرهنگ و خلیات ایرانی در کتابهای آموزش زبان فارسی به انگلیسی زبانان
- چهره نگاری سلجوقی؛ تداوم فرهنگ بصری مانوی



چهره رخشان فرهنگ

دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی

ارزشهای نایاب می باشند. شهید عاصمی از این گروه دوم بودند و هستند.

استاد عاصمی که نشان به ۷۶ رسیده بود، درجه های علمی دکترای عالی داشتند؛ عضو فرهنگستان های علوم تاجیکستان و اتحاد شوروی سابق بودند؛ چند عنوان و درجه و جایزه علمی میهنی و بین المللی را دریافت کرده بودند.

استاد عاصمی پنجاه سال پیش از این، کار خود را به حیث استاد دانشگاه خجند شروع کرد. هنگامی که در ۱۹۵۶ نخستین دانشگاه دولتی صنعت (بلی تکنیک) تاجیکستان بنیاد یافت، نخستین رئیس آن شادروان عاصمی بود. استاد سال ها بر وزارت آموزش و پرورش ریاست داشت

شوم خبری سینه خراش از تروری تازه در تاجیکستان عزیز بخش گشت. دکتر محمد سیف الدین زاده عاصمی را کشتند، با ضرب چهار گلوله، آن هم در روز روشن هشتم مردادماه ۱۳۷۵ خورشیدی (۲۷ جولای ۱۹۹۶ م).

اکنون کاملاً روشن شده که چنین کارهای سیاهی از جانب دشمنان قتال ملت و کشور تاجیکستان رخ می دهند، دشمنانی که به هیچ وجه نمی خواهند کشوری مستقل با نام تاجیکستان بر پای خود بایستند.

درست است که هر فردی در دنیای خرد تکرارناپذیر است و ارزشی دارد، اما انگشت شمارند کسانی که دو دنیای همگان دارای

و حدود بیست سال رئیس فرهنگستان علوم تاجیکستان بود. اخیراً وی انجمن جهانی «پوند» را سازمان داده بود- هدف این انجمن پیوستن تاجیکان دنیا با کل فارسی زبانان بود. از طریق همین «پوند» استاد توانستند چند کنگره جهانی فارسی زبانان را سازمان دهند. و در تدارک آن بودند که در شهریورماه ۱۳۷۵ (سپتامبر ۱۹۹۶) سومین همایش را با شکوه بسیار بیارایند، تا کینه و کدورت از میان برداشته و وحدت ملی ایجاد شود.

استاد شهید عاصمی آرمان های سازنده و گسترده بسیار در دل داشت. از جمله در صدد آن بود که یک همایش جدی علمی در مورد تاریخ و فرهنگ قوم های آریایی را سامان دهد و دانشمندان از هر گوشه جهان در تاجیکستان گرد آیند و به گفتگو بنشینند. استاد این هدف را دنبال می کرد: فرهنگ مردمان آریایی، که سازنده و باز است، نخست به درستی و روشنی شناسایی گردد-

استاد شهید عاصمی آرمانهای سازنده و گسترده بسیار در دل داشت. از جمله در صدد آن بود که یک همایش جدی علمی در مورد تاریخ و فرهنگ قومهای آریایی را سامان دهد. وی این هدف را دنبال می کرد: فرهنگ مردمان آریایی نخست بدرستی و روشنی شناسایی گردد و سپس این تمدن در خدمت جهان و جهانیان گذاشته شود.

و سپس، این تمدن در خدمت جهان و جهانیان گذاشته شود.

قاتلان میاهدل که به این کار زشت دست ناپاک یازیدند، بی شک از آرمان و اهداف والای استاد عاصمی خبر داشتند...

استاد عاصمی نه تنها یک چهره رخشان فرهنگی تاجیکستان، بلکه رهبر و سرور غم خوار و کاردان کل فرهنگیان ملت بود. استاد در میدان علم و فرهنگ اتحاد شوروی سابق و جهان نماینده ای برای تاجیکستان و همه تاجیکان بود و از سوی آنان حرف می زد، و در این مورد حق کامل داشت. اما این نکته را باید با تأکید گفت که شادروان عاصمی از جمله آن روشنفکرانی بود که قبله تاجیکان را در ایران می دید، نه در جای دیگر.

دشمنان ملت و کشور تاجیکستان مدتهاست که می خواستند ملت را از فرهنگش و فرهنگ را از سالارهای ارجمندش جدا نمایند. این چند سال است که آنها متأسفانه به مقصد کشف خود می رسند. دشمنان ملت و کشور تاجیکستان نتوانستند بسیاری از اهل علم و ادب و فرهنگ را

بشهادت برسانند. از آن جمله آند: شجاعت الله، پیرم ستاری، قل محمد عبدالحسین اوف، خوش بخت حبیب شاه، سیدمیراد یاریان، محی الدین عالم پور، مرادالله شیرعلی زاده، نفس یک رحمانی، دانشمندان پرفسور یوسف خان اسماعلی، پروفیسور منہاج غلام اوف، پروفیسور مایاناشاه نظرشایف، دکتر شمس الدین صابر، دکتر عین الدین صادق، هنرمندان ممتاز کرامت الله قربان، موسا عیسی، مفتی فتح الله خان شریف زاده و دهها تن دیگر.

همچنین دشمنان ملت و کشور تاجیکستان باعث شدند تا بسیاری از اهل علم و ادب و هنر، مانند برهان غنی، آدینه هاشم، قطبی کرام، بهرام فیروز، فیض علی حسن، رحیم دادخدایف، موجوده حکیم او، امان بیگ شاهزاده، سلطان شاهزاده، موسا مولوی، سرمد، نصرالله اسدالله یف، مکرمه کمالاوا، شمسی صابر، صاحب الدین صدیق اوف، اردشیر کریم اوف، و... پیش از اجل این جهان را بدرود بگویند.

دشمنان ملت و کشور تاجیکستان موجب شدند تا شماری از داناترین و راستگوترین و دلسوزترین فرزندان ملت، همچون بازار صابر، شادمان یوسفی، دولت خداینظر، طاهر عبدالجبار، بوری کریم، لقسمان بایمت اوف، رستم وهاب، سیاوش، اردمهر، محترم حاتم، دادورز، صفر عبدالله، و... ترک میهن بگویند و دربدر شوند...

اگر در خاندانی فرزندان نااهلی کنند و به همدیگر آسیب برسانند، یا بدخواهی از بیرون دست تعدی دراز نماید، وظیفه پدر خانواده است که با نیت پای برجها ماندن خانه و خانواده، همه گونه چاره سودمند را ببیند و به اجرا رساند.

این حال بس ناخوش که سر نخ هیچ یکی از این کشتارهای فجیع هنوز هم بدست نیامده است، گواهی از آن می دهد که دشمن خیلی مکار و کساردان است و چنین کارها را از روی طرح حساب شده و برنامه دقیق و توسط ابزارهای توانا و آزموده شده انجام می دهد. این نیرو چنان سازمان یافته بوده است که حتی دولت در برابر آن عاجز مانده است. بدخواهان چون دیدند هر تیرشان به نشان می رسد، شیرک شدند و این بار دست به عاصمی دراز کردند و شاه ستون فرهنگ معنویت تاجیکان را از میثاق پیردند؛ درواقع، آنها شاخ ملت را شکستند.

انان گمان دارند که با نابود کردن مشعل دار، مشعل این ملت را به تمام خاموش خواهند کرد و این قوم در جنگستان تاریخ رهگم خواهد ماند. البته، امروز که حقیقتاً هم در تاجیکستان جنگلی بسر می بریم، نمی توان گفت که خداوند با ماست، یا با دشمن ماست. شاید، این بستگی به خود ما دارد. آیا وضعیت خودمان را- آنچنانکه هست- می شناسیم؟ آیا با کاروانی به عمل بی غلط توانا هستیم؟ بهر حال، این روشن است که نور را نمی توان خاموش کرد (اگر می توانستند، چنگیز و چنگیزیان می توانستند)، نور مسدودکننده خود را منور می نماید (مگر کم بودند کوچ نشینان که

تاجیکان صاحب شهر و تمدنشان کردند؟)

شوم خبر کشته شدن استاد عاصمی همه را لرزاند، همه را تکان داد؛ چه در درون کشور، چه در بیرون آن؛ حتی بیگانگان بی طرف را، این خبر دردناک هر تاجیک و تاجیکستانی را که بستگی با این کشور دارد و می خواهد با همه همسایگان نزدیک و دور- ازبکستان و قرقیزستان، قزاقستان و ترکمنستان، چین و افغانستان، هند و پاکستان، ایران و روسیه، با کل مردمان منطقه و دنیا زندگی آسوده و آرام و خیرخواهانه داشته باشد، لرزاند و تکان داد. این خبر دردناک همه هواداران زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را لرزاند و تکان داد و هشیار کرد.

این فاجعه با زبان حال می گوید که در شناخت دشمن باید هشیار بود، تغافل از اهداف وی مرگ آور است...

شهید عاصمی از چهره های غیرنرده ملت ماست. نام این بزرگمرد گرامی به شرافت

* شوم خبر کشته شدن استاد عاصمی همه را لرزاند، چه در درون کشور چه در بیرون آن، حتی بیگانگان بی طرف را تکان داد. این خبر دردناک همه هواداران زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را هشیار کرد.

خدمت های بزرگ و بی دریغش، با هستی قوم تاجیک و اقوام ایرانی، زنده خواهد بود.

می توان گفت که هر تاجیک، با واسطه و یا بی واسطه، از خدمات این بزرگمرد برخوردار بوده و هست. خدمات استاد بزرگوار را می توان در سه بخش عمده تقسیم کرد:

۱- تألیف و تحریر درباره فلسفه، تاریخ، ادبیات، زبان، تاریخ علم که تعدادشان به دویست می رسد؛

۲- ترجمه کتابهای درسی؛ تربیت شاگردان فراوان که تعدادشان را کسی نمی داند؛

۳- سخنرانی ها، صحبت ها در انجمن و همایشها، مطبوعات و رادیو و تلویزیون...

استاد عاصمی دوست داشتند کار را بدون آوازه و دغدغه انجام بدهند. هرکسی را از اهل علم و دانش و فرهنگ، که نیازی جدی دارد، دریابند (آن روزگار این حال بسیار اتفاق می افتاد) می کوشیدند تا آن نیاز را برآورده کنند، بی آنکه نیازمند آگاهی داشته باشد. و باز مهمتر آن بود که از کار خود هرگز بر سر کسی منت نمی نهادند.

لحظه‌هایی به یاد و منظره‌هایی پیش چشم می‌آیند؛ لحظه‌ها و منظره‌هایی که در پشت آنها چهره گرم و رخشان و جنگلی غودار می‌شود. چهره‌ای که زمینی نیست، شاید هم از آسمانهاست؛ مانند پیر غیبی یا یک خداداده. در سال ۱۹۸۰ م (۱۳۹۸ شمسی) در اجلاس شورای عالمان فرهنگستان علوم تاجیکستان از درجه علمی فوق دکترای خود دفاع می‌کردم. استاد عاصمی برای حضور رسمی الزامی نداشتند، اما حضور یافتند؛ مدتی مشاهده کردند؛ آن‌گاه به پهلویم آمدند و آهسته گفتند: «ارزیابی‌ها خوبند؛ کار بهای خوب خواهد گرفت؛ پیشکی تبریک می‌گویم؛ خودم که جلسه دارم، باید بروم...»

شاید نیاز به توضیح دارد که نگارنده آن روزگار یک استاد دانشگاه بود و گاه گاهی مقاله‌ای یا کتابی به چاپ می‌رساند، اما هیچ الفتی با استاد

چارچوب آداب پذیرایی زمان شوروی، نمی‌گنجید و چشمداشت آن نمی‌رفت. استاد عاصمی مردی عارف و آگاه بودند. خود می‌دانستند که خطری در تهنه‌پدشان هست. آخرین دیدار با ایشان پیاد من می‌آید. روز ۱۷ دی ماه ۱۳۷۴ (۷ ژانویه ۱۹۹۶ م) در تهران همایش جهانی استادان زبان و ادبیات فارسی جریان داشت و استاد عاصمی در رأس هیاتی بانفوذ از تاجیکستان حضور داشتند. استاد خیلی پزمرده می‌نمودند، دامن موضوع صحبت گسترده بوده استاد از ادامه فاجعه تاجیکستان، از کشته شدن برادرزاده‌اش، دکتر جمشید عاصمی سخت غمگین بودند و می‌گفتند: «مردن نوبت

دوشنبه را ترک نمی‌کنم، پایتخت برابم از همه چیز بالاتر است». هنگام خوش‌باشی (خداحافظی) استاد پرسیدند: «در دوشنبه چه کار می‌توانم بایشان انجام دهم؟» معنی پیشین را تکرار کردم: «خودتان را احتیاط کنید؟ این بزرگترین کار است برای همه ما». استاد همان نگاه پرمهر و تبسم زینده خود را ارزانی داشتند و چیزی نگفتند.

حفظ جان استاد در دست خودشان نبود. بلکه وظیفه مردم بود و دولت. بدبختانه مردم بیچاره آمد و دولت خامی کرد. اما دشمن توانمند بود و پخته و کارش را کرد...

استاد عاصمی خصلت‌های ممتاز بسیار داشتند: شیرین سخن بودند؛ آوازی دلکش داشتند؛ با تمکینی تسخیرکننده صحبت می‌کردند؛ ضمن سخن شعر فراوان بزبان می‌آوردند (هرگاه دیدار و گفتار ایشان دست می‌داد، ارسطو در نظر جلوه می‌کرد)؛ صحبت‌های استاد همیشه جذاب و همیشه پرفیض بود. گمان نمی‌کنم که یک گفتار از

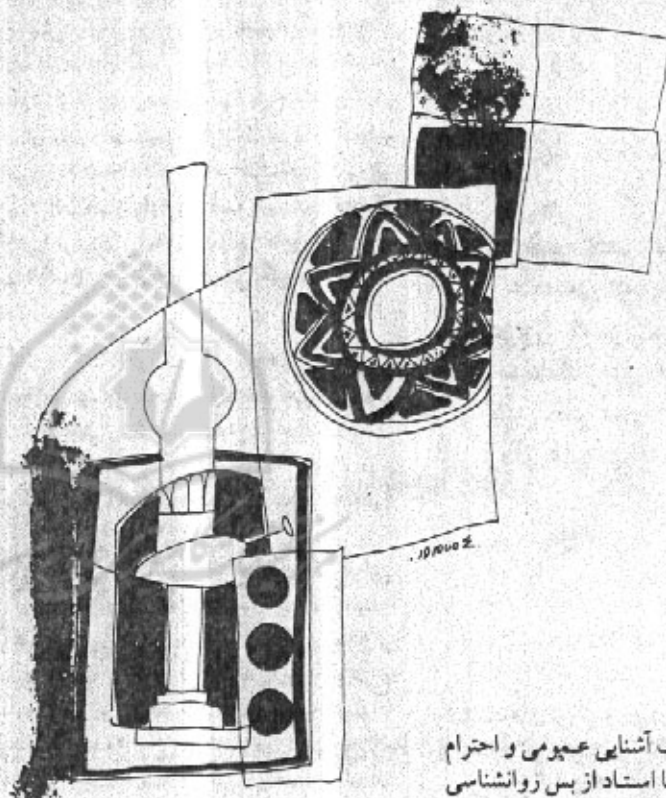
استاد عاصمی خصلت‌های ممتاز بسیار داشتند: شیرین سخن بودند؛ آوازی دلکش داشتند؛ با تمکینی تسخیرکننده صحبت می‌کردند؛ ضمن سخن شعر فراوان بزبان می‌آوردند و صحبت‌های استاد همیشه جذاب و همیشه پرفیض بود. هرگاه دیدار و گفتار ایشان دست می‌داد، ارسطو در نظر جلوه می‌کرد.

ایشان بیهوده بر زبان رفته باشد؛ نیز گمان نمی‌رود، کسی هم باشد که در صحبت‌های استاد حضور یافته، اما حظی نبرداشته باشد. استاد تواناترین و دقیق‌ترین سلاح را در اختیار داشتند اگر دشمن از خدا بی‌خبر، نه با زبان کمان بلکه با زبان دهان به جنگ می‌آمد، یقین که هر دو پیروز بودند. چنانکه آن نامرد از خدا بی‌خبر با کمان آمد و به گفتگوی یک طرفه پرداخت، بس نامردانه، بس خائنه...

دانشمند ایرانی، دکتر خاقانی اشاره درستی کردند: سرنوشت استاد عاصمی سرنوشت شیخ قطار را پیاد می‌آورد؛ همان عارف بزرگی که به دمت چنگیزان شهید شد.

امروز که همه اهل تاجیکستان و دوستان دیگر، بخصوص دوستداران زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی، در سوگ آن گرانمایه نشسته‌اند، گذشته‌ها به یاد می‌آیند، دیدارها، گفتگوها، برداشتها و اکنون چند یاد از آن یادواره‌ها:

۱- سیل ۱۳۳۵/۱۹۵۶؛ مکتب میخانه



عاصمی نداشت مگر یک آشنایی عمومی و احترام صمیمانه دورادور. اما استاد از بس روانشناسی ممتاز و جواهری با تجربه بودند، با فراموشی دریافته که پژوهشگری جوان و از یک گوشه دورافتاده تاجیکستان و محروم از پشتیبانی‌های معمولی همشهری‌گری، به دستگیری معنوی نیاز دارد...

بخوبی پیاد دارم که همدرس دانشگاهی‌ام (دکتر ناظر جان هرب‌زاده) که سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ دوره دکتر را در فرهنگستان علوم طی می‌کردند و در موضوع «اخلاق شیخ سعدی» پایان‌نامه می‌نوشتند، روزی در غایت هیجان آمدند و گفتند:

«در حضور رئیس فرهنگستان بودم؛ استاد عاصمی خوب قبول کردند؛ مقاله را بیارید، خودم می‌خوانم»؛ سپس از جای برخاسته، تادم در گسیلم کردند...

آن پذیرایی، از روی فرهنگ ایرانی، خیلی عادی و معمول است و تعجبی ندارد، اما در

من بود، نه یک جوانی که عمرش در پیش بود و همه خدمش در پیش...

همان‌روز استاد با زهرخنده‌ای افزودند: «احساس می‌کنم، در لیستان من هم هستم. اما من از مرگ نمی‌ترسم. آدمی که عمرش رفته است، چرا ترسد؟»

ما تنها صحبت داشتیم. من که سخت متأثر شده بودم، تنها همین قدر توانستم بگویم: «این‌طور نگویید، معلم، شما بر ملت بسیار ضرور هستید!» استاد با تبسمی خاص خودشان نگاهی کردند و رشته صحبت را طرفی دیگر بردند.

این سخنان استاد هنوز در گوشم صدا می‌دهند: «هرچه خواهند، همان را کنند، اما من

«دیرستان» «رودکی» شهر قیادان را پیاپی می‌بردم. روزی رهبر مکتب، معلم جوهره همسر قلم‌اوف که خود فرزند خجند بودند، را به دفترشان خواندند و گفتند:

«استاد عاصمی در نیم‌خانه خجند آموزگار ما بودند، اکنون رئیس دانشگاه پلی‌تکنیکی تاجیکستان می‌باشند؟ روزی در استالین‌آباد (اکنون: دوشنبه شهر) مرا دیدند و گفتند: «تو شاگرد من بودی و از تو قانع‌ام، می‌خواهم شاگردان شاگردم را هم ببینم، در نفر از شاگردان را بفرست، می‌خواهم یکی از همان دو نفر تو باشی.»

و پس از ختم مکتب صفرعلی قاسم‌اوف (ختم‌کننده صنف از یکی) و بنده را رهسپار کردند. ما امتیاز پذیرفته شدن بدون کنکور را داشتیم و اما بنده که دانشگاه دولتی تاجیکستان را (در رشته زبان و ادبیات) برگزیده بودم و به دانشگاه پلی‌تکنیکی رفتم، از این نامه استفاده نکردم. ولی صفرعلی قاسم‌اوف رفت. دانشجو شد و نفر خواند، پس از دانشگاه، سالها در قیادان مهندسی بود خوش‌آوازه. در دهه هشتاد به دنبال تصادم درگذشت (که خدا رحمتش کند!).

۲- در جمهوریهای آن زمان شوروی، سازمانهای تبلیغاتی علم و فرهنگ با نام «دانش» موجود بودند. کار اصلی این سازمان تشکیل سخنرانی‌های ادیبان و دانشمندان بود در میان مردم. وی رساله‌هایی نیز جهت عامه چاپ و منتشر می‌کرد. در تاجیکستان ریاست «دانش» را مدتی استاد عاصمی بر دوش داشتند.

باری صدارت «دانش» جلسه داشت و رساله کمیته «رابطه‌های ادبی» ارزیابی می‌شد برای توصیه به چاپ و نشر؛ استاد عاصمی که دست‌نویس را با دقت خواندند، مثبت ارزیابی کردند و ایرادی هم گرفتند. مصلحت این دیدند که متاپیش کنستانتین قلدین درباره استاد صبرالدین عینی حذف شود. قضیه این بود که ادیب شهیر روسی به بزرگی استاد عینی پرداخته و سخنان خیلی بلند در حق ایشان گفته است که پاره‌ای از آن در رساله نقل شده بود.

استاد عاصمی با نرمی تسخیرکننده که ویژه خودشان بود، گفتند: «فدین خوش‌آمد نرده است، بلکه درباره استاد عینی واقعیت را گفته است، ولیکن آوردن آن سخن راست و درست از جانب ما و شما که وارثان استاد هستیم، از روی آداب فروتنی نیست، دیگران گویند، می‌زیید...»

۳- سال ۱۳۶۵/۱۹۸۶ استاد محمدجان شکوری به مناسبت شصتمین سال ولادت خود مجلسی آراسته‌اند و حدود شصت نفر از اهل قلم برای تبریک و شادباش گرد آمدند. استاد عاصمی نیز حضور داشتند و در حق

صاحب جشن چند سخن گفتند. از جمله یک بند شعر استاد بازار صابر را درباره استاد شکوری به زبان آوردند؟
روشنفکران پی بردند که استاد این کار را عمداً کردند جهت پشتیبانی از استاد بازار صابر، معنی این جاست که آن روزگار شعرهای شهر آشوب احمد دانش و دیوار بخارا آشوبی در دایره‌های سیاسی برانداخته و مورد محاکمه در کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان، همچنین سبب مجازات شدن مسئولین نشریه «معارف و مدنیت» شده بود.

پشتیبانی کردن استاد عاصمی در حضور اهل قلم از استاد بازار گرم، نه تنها به خاطر شاعر آزاده راستگو، بلکه عموماً برای دفاع و سلامت علم و ادب اهمیتی داشت.

۴- پایان سالهای هشتادم میلادی بود. بنده از مسکو به دوشنبه برمی‌گشت. در هواپیما اتفاقاً، در پهلویم استاد عاصمی جای داشته‌اند. تمام فاصله تقریباً چهار ساعته پرواز، صرف صحبت شد و دامان گفتگو خیلی گسترده بود، از جمله درباره پایاجان غفوروف و میرزا ترسون زاده، تلاشهای خستگی‌ناپذیر آنها در اداره‌های مرکزی برای اجازه برگزاری جشنواره‌های عبدالرحمن جامی، خواجه حافظ، شیخ الرئیس بوهلی مینا، تأسیس مجله ویژه ادبیات‌شناسی و فلسفه در فرهنگستان علوم، توسعه استیتوی زبان و ادبیات به نام رودکی، راه ندادن به محل‌گرایی در علم، ... و

اما دو موضوع که ظاهراً از فرهنگ مقداری فاصله داشت، سخت در یاد نقش بسته است. یکی کشیدن راه آهن تندرو از شمال دوشنبه تا جنوب غربی شهر بود. آن زمان موضوع وسیله نقلیه شهر از یخنه‌های داغ بشمار می‌آمد. بعضی ساختن می‌ترو، دیگران اتوبوسهای برقی ریلی را پیشنهاد می‌کردند، دسته سوم افزودن تعداد اتوبوسها و اتوبوسهای برقی را کافی می‌دانستند. ... همراه با استاد عاصمی درباره ساختن می‌تروی ویژه- آنچنانکه از شمال تا مرکز (زیرزمینی) و از مرکز تا جنوب غربی (روی زمینی) سخن رفت و همفکری می‌ان آمد. دیگری ساختن برجهای اقامتی (مسکونی) در دوشنبه بود. آن زمان خلیها، به خاطر صرفه زمین و مصالح، از برج‌جانب‌داری می‌نمودند. استاد عاصمی جلسه‌ای را در سطح بلند به خاطر آورد: «من به جانب‌داران برج گفتم: شما در ویلا بسر می‌برید و نمی‌توانید تصور کنید که با ساکنان طبقه‌های بالا هنگام زمین‌لرزه چه می‌گذرد؟ شما باید بدانید که زمین‌لرزه در بلندی نسبت به روی زمین خیلی بیشتر می‌شود. از یاد نباید برد که دوشنبه در منطقه سیر زلزله‌جای گرفته است...»

و همین هقیقه پیروز شد و اقدام به ساختن برجها نکردند. فعلاً در دوشنبه خانه‌ای که شانزده آشیانه (طبقه) داشته باشد، تنها یکی است.

یکی دیگر از موضوعات آن سفر، نامه پردرد و نویدانه و التجاآمیز استاد عینی به استاد لاهوتی بود. استاد عاصمی خیال‌آمیز گفتند که بنا بر اندیشه‌ای، آن نامه را در «مکتوبات عینی و لاهوتی» جای ندادیم. ... بنده که گستاخی را روا دانستم، گفتم: «اگر چاپ می‌شد، خوب بود». استاد ملایم گفتند: «در چاپ بعدی باید چاپ شود، حتماً چاپ شود».

۵- یک صحبت دیگر هم در پایان سالهای هشتادم اتفاق افتاد که در خاطر من برای همیشه نقش بسته است.

استاد از اوضاع فرهنگی شهر دوشنبه سخت ناراحت بودند: در خیابان و میدانها پوست آفتاب‌پرست می‌افکندند، ناس‌تف می‌کنند، به مجسمه‌ها آسیب می‌رسانند، مردم، حتی به اصطلاح «ضیائی‌ان» با لهجه محل خود حرف می‌زنند، پوشاک جوانان طبق آداب نیست، به تشاتر کم می‌روند، به کتاب و مطبوعات شوق ندارند...

استاد نگاه عمیق به من دوختند و سپس پرسیدند: «علت اصلی این حال چه باشد؟» از پس این حال دیگران را هم پریشان کرده بود، و مدت‌ها اندیشه بنده را نیز مشغول می‌داشت، گفتم: «به فکر من، سبب اصلی این است که شهر صاحب اصلی ندارد؛ پایتخت را در روسنا ساختند؛ آیا پایتخت می‌تواند بدون تمدن شهری رشد کند؟»

استاد به اندیشه رفتند و تأکید کردند. من افزودم: «لااقل در حصار می‌ساختند...» استاد اشاره کردند: «سالهای پیش، در نظرم، این اندازه نبود، هرکس خود را احتیاط می‌کرد...»

استاد با نرم گفتاری چنان امکانی برای هم صحبت فراهم می‌آوردند که وی بدون استحال، هر اندیشه خود را بیان می‌گذاشت. و من هم گفتم: «اگر چه گفتش سخت بود: «شادروان پایاجان غفوروف که سیاستمداری اندیشمند بودند، ضیائین که را که از سمرقند و بخارا و فرغانه، و... در تاجیکستان، بویژه در شهر دوشنبه گرد آمده بودند، محترم می‌داشتند. حتی حضور فعال استاد عینی را (که بنا بر اندیشه‌هایی در سمرقند اقامت داشتند) در دوشنبه تأمین کرده بودند. آنها در جامعه ما، بخصوص در جنبه فرهنگ نقشی مهم بازیده‌اند. بدین وسیله احترام و اعتبار تمدن شهری به اندازه‌ای رعایت می‌شد. و اما این چند سال است که آنها، یعنی نمایندگان شهرهای بزرگ دیگر در تاجیکستان، یا از میان رفته‌اند، و یا از چشم اعتبار جامعه افتاده‌اند...»

استاد چیزهایی را می‌فرمودند که من به یاد دارم. خودداری کردند و افزود همین یک سخن به نظر می‌آید. «شاید... شاید...»

* نگارنده این نوشتار خود از محققان تاجیک است